خاطرات من از دکتر محمد مصدق، جمال امامی، دکتر خانعلی و ارتشبد هدایت

حکیم افضل، عبدالله خان

مقدمه

این‏جانب هم مانند سایر دوستان و خوانندگان مجله‏ی حافظ از توقیف‏ این مجله‏ی وزین ادبی و تاریخی بی‏نهایت متاثر گشتم.چه می‏شود کرد؟ حرف زور توجیه نمی‏خواهد.ولی چون جناب‏عالی(به‏خلاف سایر مجلات‏ و جراید)،یادآور رجال سیاسی و نظامی و ادبی هستید،خواستم خاطرات خود را در طول هشتاد سال عمر که با اغلب رجال سیاسی از وقتی که دانشجویی‏ بودم و همراه پدر بزرگوارم مرحوم دکتر ابراهیم خان حکیم افضل با این رجال‏ آشنا می‏شدم،بنویسم.

مصدق و جمال امامی

مرحوم پدرم با مرحوم جمال امامی خوئی دوست بودند ولی به مرحوم‏ دکتر مصدق گرایشی داشتند.اغلب این دو نفر را دعوت می‏کردند و به‏ اصطلاح آشتی می‏دادند.البته می‏دانید که مرحوم جمال امامی رییس‏ فراکسیون اکثریت دو دوره‏ی شانزدهم بودند،جلوی سخنرانی دکتر مصدق‏ را گرفتند،آقای دکتر تشریف آوردند جلوی بهارستان روی آن سنگ‏های‏ مرمر ایستادند،فرمودند:«مردم این‏جا مجلس است،آن‏جا دزدگاه است».

بنده هم جزء همین مردم،شیر ژیان مصدق،گویان آمدیم به خیابان کاخ‏ به منزل شماره‏ی 109 منزل دکتر مصدق آمدیم.در همین ساعت دیدیم که‏ اسد اله خان علم فرمان نخست‏وزیری دکتر مصدق را آوردند و تقدیم کردند. ولی آقای دکتر اتومبیل نخست‏وزیر را سوار نشدند و فرمودند:هنوز مجلس‏ به من رای نداده است.

باز همین‏طور«شیر ژیان مصدق»گویان آمدیم مجلس،جمال امامی‏ گفتند:این‏جا دزدگاه است؟مصدق فرمودند:دیروز بود،امروز مجلس است. دکتر مصدق بعدا تشریف بردند لاهه و سازمان ملل و قرارداد ننگین دارسی‏ را لغو کردند،ولی حالا ملی شدن نفت را می‏اندازند گردن‏[آیت اللّه‏ سید ابو القاسم‏]کاشانی.

دکتر خانعلی و روز معلم

این جانب فرهنگی بودم.دکتر خانعلی برای حق و حقوق فرهنگیان در مقابل مجلس داشت سخنرانی می‏کرد؛سرهنگ شهرستانی رییس کلانتری‏ بهارستان با هفت‏تیر مغز دکتر را متلاشی کرد.دوازدهم اردیبهشت متعلق‏ است به معلم،این‏ها انداختند به‏[استاد مرتضی‏]مطهری،اسمی هم از دکتر خانعلی نیاوردند که این‏جانب به روزنامه‏ی آفتاب یزد مطالب را گفتم.

یادی از ارتشبد هدایت

دیدم در مجله‏ی حافظ یادی از نظام‏های قدیم می‏کنید و ازجمله‏ صحبت از ارتشبد جم و سپهبد کاتوزیان کردید.حیفم آمد یادی از ارتشبد عبد اللّه هدایت نکنیم.در یکی از روزهای جمعه با پدرم رفتم خدمت جمال‏ امامی.البته روزهای جمعه آقای امامی مردم را می‏پذیرفت.اغلب به‏ مشکلات مردم رسیدگی می‏کرد.چه‏بسا که اغلب هم انجام می‏شد.ارباب‏ رجوع می‏گفتند که دستور وی،از نخست‏وزیری محکم‏تر است.در همین روز ارتشبد هدایت آمد خدمت ایشان.گفت:«جمال جان به دادم برس».جمال‏ امامی با تعجب گفت:مگرچه شده است.بگو ببینم.گفت یک اشتباه کردم‏ وقتی که شاه رفت به رم،من یک قران گذاشتم روی میز و گفتم:فضل اللّه خان‏ یک پیشنهاد می‏کنم اگر قبول کردی که هیچ،اگر قبول نکردی تا زنده هستم‏ و هستی فاش نکن.آن پیشنهاد این بود.اکنون که شاه رفته است،تو می‏شوی رییس‏جمهور،من هم نخست‏وزیر جمال با تعجب گفت:آخر تو که‏ تحصیلات خارج کردی،سن سیر دیدی چرا؟در جواب گفت:اشتباه کردم‏ ولی اکنون اردشیر،مهناز را طلاق داده است.فضل اللّه خان آمده است ایران، حتما به شاه خواهد گفت.جمال به ایشان گفت من فقط می‏توانم تو را بازنشسته کنم.شما می‏دانید بعدا برایش پرونده درست کردند؛در مرگش هم‏ هیچ‏یک از نظامی‏ها شرکت نکردند.

پیام جمال امامی به مصدق

در خاتمه یک خاطره از پیغامی از آقای دکتر مصدق برای جمال امامی‏ دارم که عرض می‏کنم؛اگر صلاح دانستید در نشریه‏ی حافظ اقدام به درج‏ فرمایید.آقای دکتر مصدق به پدرم گفتند به جمال امامی بگو از شاه حمایت‏ نکند.جمال در جواب گفتند به دکتر مصدق بگو:اگر قرار باشد مملکت‏ سلطنتی باشد،از این شاه بهتر نداریم.آقای جمال امامی سفیر رم شد،رفتند رم،در 15 خرداد 1342،قضیه‏ی شلوغی 15 خرداد پیش آمد؛ایشان یک‏ نامه‏یی به شاه نوشته اعتراض کردند،شاه درذیل نامه‏ی ایشان نوشت بودند که:جمال نامه‏ی تو را خواندم از مضمونش اطلاع حاصل کردم،از تو بیش از این انتظاری نیست چون در خانواده‏ی روحانی بزرگ شدی.بنابراین دستور دادم تو بیایی به ایران و آقای حسن ارسنجانی بیاید به‏جای تو.جمال آمد به‏ ایران.حالا ارسنجانی چه کسی بود؟ایشان کسی بود که جمال امامی با اعتبارنامه‏اش مخالفت کرده بود،مدیر روزنامه داریا،وزیر اصلاحات ارضی شده‏ بود.جمال گفت:دکتر افضل!می‏خواهم بروم دست مصدق را ببوسم،چه‏قدر خوب شاه را شناخته بود.این بود مختصری از سوابق رجال سیاسی.